

شواهد آگاهانه بودن حرکت امام حسین (ع)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم؛ بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطيبين الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين. «الذين اتخذوا دينهم لهواً و لعباً و عزتهم الحياة الدنيا».



اعوذ بالله من الشيطان الرجيم؛ بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطيبين الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين. «الذين اتخذوا دينهم لهواً و لعباً و عزتهم الحياة الدنيا».

بحث ما راجع به قیام و حرکت امام حسین (علیه السلام) بود. گفته شد این حرکت صحیفه‌ای از درس‌های گوناگون معرفتی، معنوی، فضیلتی، انسانی، دنیوی، اخروی، فردی و اجتماعی بود. امام حسین (علیه السلام) مصلحی غیور و انسانی ضد غرور بود؛ نه خود مغرور بود و نه دیگران را مغرور کرد. این حرکت برای اقامه حکومت الهی و براندازی حکومت شیطانی بود؛ اما جنبه شخصی نداشت و از آن ابزارهایی که برای به‌پاداشتن حکومت‌های شیطانی یا ادامه آن - چه از نظر حدوثی و چه بقایی - به‌کار گرفته می‌شود، یعنی تطمیع و تهدید و تحمیق، حضرت از این اهرم‌ها استفاده نکرد، بلکه عکس بود.

«غرور» یعنی فریب ناشی از جهل

من حالا یک مطلبی را مقدمتاً در باب غرور عرض کنم. البته حالا نمی‌خواهم بحث غرور کنم. جلسه اول عرض کردم که من بیست و پنج سال پیش مفصل راجع به غرور بحث کرده‌ام؛ اما فقط اشاره‌ای کنم که مربوط به مطلب فعلی من است. «غرور» عبارت است از فریب ناشی از جهل؛ چه انسان خودش مغرور شود، چه دیگری را بخواهد مغرور کند. چه من خودم فریب بخورم که این فریب خوردن ناشی از جهل من و بی‌خبری‌ام باشد، چه دیگری را بخواهم مغرور کنم که این هم معنایش همین است که او را فریب بدهم بر اثر جهل و بی‌خبری که او دارد. به این می‌گویند غرور.

شخص مغرور یعنی فریب‌خورده‌ای که از ناحیه جهلش فریب خورده است. البته این خودش بحثی است که اینجا جهل مطلق نیست؛ بلکه منشاء غرور، جهل مرکب است. اما اینها را چون قبلاً بحث کرده‌ام، نمی‌خواهم وارد بشوم. حتی حرف‌های کسانی را که اهل کلام بودند، همه را قبلاً مطرح کرده‌ام و اینجا هم جای طرح مجدد آن مباحث نیست. فقط همین تعریف غرور را می‌خواستم عرض کنم تا برویم به سراغ اصل بحث خودمان.

حسین (علیه السلام) مغرور نبود و کسی را مغرور نکرد

امام حسین (علیه السلام) این‌طور نبود که مغرور باشد، به این معنا که خودش بر اثر بی‌خبری و بی‌اطلاعی‌اش فریب خورده باشد و اشتباه کرده باشد. آنهایی که با عینک‌های مادی‌گری حرکت امام حسین (علیه السلام) را بررسی می‌کنند، چه بسا این حرف‌ها را می‌گویند. چرا؟ چون از آن ابزاری که مادی‌گراها و دنیاداران در این مواقع در ربط با حکومت استفاده می‌کنند، حضرت از آن ابزارها استفاده نکرد. لذا نعوذ بالله - گاهی بی‌شرمانه و گاهی محترمانه به حضرت این چیزها را نسبت می‌دهند.

نخیر، حسین (علیه السلام) نه مغرور بود و نه کسی را مغرور کرد. هرگز از این ابزارها هم استفاده نکرد. چرا؟ چون ما دو نوع حکومت داریم؛ حکومت شیطانی و حکومت رحمانی. حکومت، اگر حکومت شیطانی باشد، سه اهرم اصلی ابزار کارشان است؛ تطمیع کردن چه با پول، چه با پست؛ تهدید کردن برای اینکه مردم را به سوی خودشان بکشند یا با شهوت، یا با ترس؛ و تحمیق که عبارت است از سوء استفاده کردن از باورهای دینی مردم. این کار، کار آنها است، اما امام حسین (علیه السلام) این کار را نکرد، بلکه عکس بود.

حسین (علیه السلام) از ابتدا پایان کار را می‌دانست

می‌گویند بالاتر از سیاهی رنگی نیست؛ در این قیام و حرکت از همان اول، امام حسین (علیه السلام) آخر کار را می‌دانست. نه تنها فریب‌خورده‌ای بر اثر بی‌خبری نبود، بلکه از همان ابتدای حرکت، انتهای کار را می‌دانست. چون جلسه اقتضای بحث مفصل را ندارد، من به عنوان نمونه بخشی از نامه‌ها و بخشی از کلمات ایشان را نقل می‌کنم که همه گویای این است که امام حسین (علیه السلام)

به طور دقیق سرنوشت ظاهری حرکت خود را می‌دانست.

* نامه حسین(علیه‌السلام) به بنی‌هاشم

یکی نامه‌ای است که امام حسین(علیه‌السلام) این نامه را به بنی‌هاشم می‌نویسد. در مورد این نامه از نظر اینکه حضرت آن را در مکه نوشت یا بعد از حرکت از مکه، در این مسأله بین مورخین اختلاف است. عده‌ای مثل ابن قولویه و ابن عساکر و ذهبی می‌گویند در مکه بوده، یعنی حضرت در مکه این نامه را نوشت و فرستاد برای بنی‌هاشم به مدینه؛ عده‌ای هم می‌گویند نه، از جمله سید بن طاووس از گلینی نقل می‌کند که این نامه بعد از حرکت بود. به هر حال این بحث‌ها مدخلیت ندارد، ما کاری نداریم که از مکه بود یا بعد از حرکت از مکه بود؛ برای ما متن نامه مهم است.

حضرت می‌نویسد: « بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ اِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ مَنْ قَبْلَهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ اَمَّا بَعْدُ فَاِنَّ مَنْ لِحَقِّ بِي اسْتَشْهَدَ وَ مَنْ لَمْ يَلْحَقْ بِي لَمْ يَذْكُرْ الْقَتْحَ وَ السَّلَامَ. از حسین به محمد بن علی، یعنی محمد بن حنفیه، برادرش که در مدینه بود. می‌فرماید این را بدان، هر کسی از شما بنی‌هاشم که در این سفر به من ملحق شوید، آخر کار شهادت است و هر یک از شما که از همراهی من خودداری کنید، بدانید که خبری از فتح ظاهری نیست. تمام شد! بسیار کوتاه و موجز!

* گفت‌وگوی حسین(علیه‌السلام) با ام‌سلمه

این یک مورد بود. چند مورد هست که من اینها را باید یکی یکی بگویم. حتی عجیب است که حضرت تمام خصوصیات مربوط به شهادتش را هم می‌دانست. ام‌سلمه همسر پیغمبر اکرم بود. وقتی متوجه شد که امام حسین(علیه‌السلام) می‌خواهد حرکت کند، آمد پیش حضرت و به او گفت: « يَا بَنِيَّ لَا تَحْزَنِي بِحَرْوَجِكَ اِلَى الْعِرَاقِ فَاِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكَ يَقُولُ يَقْتُلُ وَكَلِدِي الْحُسَيْنُ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ فِي اَرْضٍ يُقَالُ لَهَا كَرْبَلَاءُ. فرزندم، مرا با رفتنت به سمت عراق اندوهگین نکن؛ من از جدت رسول‌الله شنیدم که فرمود فرزندم حسین در عراق در محلی به نام کربلا کشته خواهد شد. اما حضرت چه جواب داد؟ فرمود: « فَقَالَ لَهَا يَا اُمّاهُ وَ اَنَا وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ ذَلِكَ وَ اِنِّي مَقْتُولٌ لَا مَحَالَةَ وَ لَيْسَ لِي مِنْ هَذَا بُدٌّ. مادر جان، تو فکر کرده‌ای که من نمی‌دانم؟! به خدا قسم من می‌دانم که مرا می‌کشند. « يَا اُمّاهُ قَدْ شَاءَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ اَنْ يَّرَانِي مَقْتُولًا مَذْبُوحًا ظَلْمًا وَ عُدْوَانًا وَ قَدْ شَاءَ اَنْ يَّرَى حَرَمِي وَ رَهْطِي وَ نِسَائِي مُشْرَدِينَ...»

بنبید چه کار می‌کند حسین(علیه‌السلام)! ام‌سلمه فقط شهادتش را می‌گوید، اما حسین(علیه‌السلام) به آن اضافه می‌کند. می‌فرماید نه تنها اینکه من کشته می‌شوم، بلکه خدا خواسته که خانواده من هم به اسارت بروند؛ من می‌دانم که به ستم گشته خواهیم شد؛ این را هم می‌دانم که خدا خواسته حرم و اهل بیت من آواره شوند. بعد بالاترش را هم می‌گوید: « وَ اَطْقَالِي مَذْبُوحِينَ. بچه‌هایم هم کشته می‌شوند... « مَظْلُومِينَ مَأْسُورِينَ. مظلومانه آنها را به اسارت می‌گیرند... « مُقَيَّدِينَ. همه اینها را می‌بندند... « وَ هُمْ يَسْتَعِيْثُوْنَ فَلَا يَجِدُوْنَ نَاصِرًا وَ لَا مُعِيْنَ. اینها استغاثه می‌کنند و هیچ کسی هم کمکشان نمی‌کند... چه می‌گویی مادر جان؟! تو خیال کردی من نمی‌دانم؟! تو می‌گویی من را می‌کشند؟! من همه اینها را می‌دانم.

* گفت‌وگوی حسین(علیه‌السلام) با برادرش

در برخوردی که امام حسین(علیه‌السلام) با یکی از برادرهای ناتنی‌اش دارد، بعد از آنکه به اصطلاح می‌خواهد برای حضرت خیرخواهی کند، می‌گوید برادر، برادرم از امیرالمؤمنین برای من نقل کرده که تو را به قتل خواهند رساند؛ من گمان می‌کنم تو به سبب مخالفت با یزید آخرش کشته شوی. حالا بین امام حسین(علیه‌السلام) به او چه می‌گوید. می‌فرماید: « حَدَّثَنِي اَبِي اَنْ رَسُوْلَ اللّٰهِ اَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَ قَتْلِي. می‌گوید پدرم علی(علیه‌السلام) از پیغمبر نقل کرد که فرمود ای علی، تو را می‌کشند و حسینت را هم می‌کشند. « وَ اَنْ ثَرْبَتِي تَكُوْنُ بِقَرْبِ ثَرْبَتِهِ. محل دفن حسین هم نزدیک محل دفن تو است؛ کربلا نزدیک نجف است! ببینید چه چیزهایی را می‌دانند! ببینید یک مقدار معرفت پیدا کنیم. « فَتَطْنُ اَتَكَ عِلْمَتَ مَا لَمْ اَعْلَمَهُ. تو خیال کرده‌ای که یک چیزی می‌دانی که من نمی‌دانم؟! « وَ اَنْهٗ لَ اَعْطِيَ الدِّيْنَةَ مِنْ نَفْسِي اَبْدًا. با وجود آگاهی‌ام به همه این مسائل، من باز هم تسلیم اینها نمی‌شوم. من صحنه بگذارم پای این حکومت فاسد؟! حالا باز هم می‌گویی امام حسین نمی‌دانست و مغرور بود؟! تو شعور نداری که این نسبت را به حضرت می‌دهی!

* گفت‌وگوی حسین(علیه‌السلام) با عبدالله بن زبیر

حالا برویم سراغ عبدالله بن زبیر؛ می‌دانید که عبدالله بن زبیر بعد از آنکه نامه یزید به مدینه آمد و ولید بن عتبه از او هم درخواست بیعت کرد، از مدینه گریخت و به مکه رفت؛ یعنی فرار کرد. در آنجا آمد پیش امام حسین(علیه‌السلام) و به خیال خودش برای حضرت خیرخواهی کرد و نصیحت کرد که همین‌جا در پناه حرم امن است؛ اگر از مکه بروید، شما را می‌کشند و چنین و چنان می‌شود؛ حضرت رو می‌کند به او و می‌گوید: « يَا اِبْنَ الرُّبَيْرِ لَ اَنْ اُدْفَنَ بِسَاطِئِ الثَّرَاتِ اَحَبُّ اِلَيَّ مِنْ اَنْ اُدْفَنَ بِفَنَاءِ الْكَعْبَةِ. می‌فرماید من از اینجا بیرون بروم و در ساطئ فرات که همان کربلا است، آنجا دفن شوم بهتر از این است که اینجا در آستانه کعبه دفن شوم. حتی تعبیر این را هم می‌کند که از اینجا یک وجب دورتر شوم بهتر است. « اِنَّ هَذَا يَقُوْلُ لِي كُنْ حَمَامًا مِنْ حَمَامِ الْحَرَمِ وَ لَ اَنْ اُقْتَلَ وَ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْحَرَمِ بَاعٌ اَحَبُّ اِلَيَّ مِنْ اَنْ اُقْتَلَ وَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ شَيْرٌ وَ لَ اَنْ اُقْتَلَ بِالْحَرَمِ. یک وجب یا یک زراع بیشتر فاصله داشته باشم بهتر است تا اینکه در اینجا کشته شوم. چون می‌خواهم حرمت این خانه را نگه دارم. دوباره اینجا همان را می‌گوید. می‌گوید من باید به کربلا برسم. مکانش را می‌دانم، آخر کار را می‌دانم.

حرکت آگاهانه حسین(علیه السلام)

امام حسین(علیه السلام) نه تنها این را می دانست که کشته می شود، نه تنها محل دفنش را هم می دانست، حتی شیوه کشته شدنش را هم می دانست که او را قطعه قطعه می کنند. شما آن خطبه ای که می خواهد از مکه حرکت کند را نگاه کنید؛ در آن خطبه می گوید این گرگ ها به من حمله می کنند و من را تکه تکه می کنند. حضرت همه اینها را می دانست. تا آخر کار را می دانست. حتی شب عاشورا به همان اصحابش چه گفت؟ گفت اینها با من کار دارند، با شما کاری ندارند؛ هر که می خواهد برود، برود. حالا آیا باز هم می توانی بگویی او مغرور بود؟! آیا می توانی بگویی که حسین(علیه السلام) می خواست دیگران را مغرور کند؟! آیا یک چنین چیزی می تواند از دهان تو در آید که -نعوذ بالله- بگویی حسین فریب خورده ای بود بر محور بی خبری که دیگران را هم فریب داد؟! کجا در تاریخ چنین چیزی می بینید؟! به هر تاریخی که مراجعه کنید دُرست عکس آن است. او همه چیز را می دانست و چیزی برای او پوشیده نبود؛ به دیگران هم می گفت و کسی را مغرور نکرد. گفت بدانید هر که با من بیاید، آخر کار کشته می شود. نه گفت به تو پول و ریاست می دهم، بیا با من برویم؛ نه تهدید کرد؛ تحمیق هم نکرد و فریب نداد. هیچ کدام از این کارها را نکرد.

* پاسخ حسین(علیه السلام) به عبدالله بن عمر

جلسه گذشته اگر یادتان باشد گفتم که عبدالله بن عمر آمد پیش امام حسین و شروع کرد نصیحت کردن که بیعت کن و از این جور حرف ها زد. جواب حضرت را دیشب نخواندم؛ گفتم باشد تا بعد بگویم. حالا می خواهم جواب حضرت را برایتان بخوانم. در جواب عبدالله بن عمر، حسین(علیه السلام) یک نکته ای را به او اشاره می کند. در آنجا وقتی که عبدالله بن عمر به اصطلاح برای حضرت خیرخواهی می کند، امام حسین(علیه السلام) رو می کند به او و می گوید: «يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ رَأْسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أُهْدِيَ إِلَيَّ مِنْ بَعَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ». او را به کنیه صدا می کند و به او می گوید ای عبدالرحمن، مگر تو نمی دانی که از پستی دنیا این بود که سر یحیی(علیه السلام) را بردند و بردند جلوی آن خبیث؟! ببینید چه می گوید! با کنایه به او می گوید بدان که سر حسین را هم می برند و می برند... چه می گویی؟! حسین مغرور نبود؛ فریب خورده و بی خبر نبود و کسی را هم فریب نداد...

منبع: پایگاه اطلاع رسانی آیه الله العظمی حاج آقا مجتبی تهرانی